

انسان مجبور است یا مختار و آزاد؟

استاد علامه محمد تقی مصباح یزدی

کامل را. به عبارت ساده و مسامحه‌آمیز، از جهاتی مجبور هستیم و از جهاتی هم مختار.

امروزه هم کسانی گرایش‌های ضد سوسیالیستی دارند و طرفدار آزادی نامحدود بشر هستند. می‌گویند انسان هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد. جمله معروف ژان پل سارتر این است که گفته بود: «اگر اراده کنم، جنگ ویتنام تمام است.» معنای این جمله اغراق‌آمیز این است که بشر قدرت دارد با اراده خود یک جنگ بزرگ میلیونی را متوقف کند. در مقابل فیلسوفانی هستند که می‌گویند اختیار انسان یک خیال است. انسان اسیر مجموعه‌ای از قوانین جبری است و جبراً به سویی کشانده می‌شود.

گرایش صحیح و دینی این است که انسان اختیار دارد اما محدود. در میان محلّ تلاقی قوانین مختلف حاکم بر جهان و طبیعت، انسان‌ها زمینه‌هایی برای انتخاب دارند. دایره عمل انسان‌ها استفاده از قوانین در جهت اهداف خود است و انسان همواره با استفاده و کشف یک قانون طبیعی، بر قانونی دیگر از طبیعت پیروز می‌شود. معنای عبودیت تکوینی انسان این است که ما در میان هزاران قانون طبیعی و علّی و معلولی قرار داریم و البته در دایره محدودی هم تکویناً اختیار داریم.

پرسش: با وجود قوانین مختلف حاکم بر انسان و جهان، جای اختیار کجاست؟ فرق اختیار تکوینی با آزادی تشریعی چیست؟ آیا اصولاً انسان مختار است؟

پاسخ: یکی از مسائل مهم و جدی در فلسفه انسان‌شناسی، بحث جبر و اختیار است. این بحث از مسائل قدیمی بشر بوده که همواره مورد گیرودار و محلّ آراء مختلف بوده است و امروزه نیز در محافل فلسفی جهان بازار گرمی دارد. طرح گسترده این بحث و توجه به جوانب آن، مجال بیشتری را می‌طلبد. ما در این‌جا به خاطر ربط مسأله «اختیار» با بحث «آزادی» اشاره‌ای کوتاه به مطلب داریم.

همانطور که می‌دانید در مسأله جبر و اختیار، متکلمین اسلامی به سه دسته مهم تقسیم می‌شوند:

الف. اشاعره که قائل به جبر هستند و توحید افعالی خداوند را مستلزم نفی اختیار برای انسان می‌دانند.

ب. معتزله که قائل به تفویض و واگذاری اعمال به انسان‌ها هستند و دست الهی را از اعمال بشر کوتاه می‌کنند تا ساخت الهی را از اعمال بد و گناهان تنزیه کنند.

ج. امامیه که معتقد به «امر بین الامرین» هستند و به پیروی از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نه جبر کامل را می‌پذیرند و نه واگذاری

حال در همین دایره اختیار تکوینی، آیا انسان هرگونه دلش خواست می‌تواند عمل کند یا یک سری حدود و قوانین تشریعی عمل ما را محدود می‌کند؟ جواب این است که ما در این محدوده هم قانون‌هایی داریم اما نه قوانین تکوینی، بلکه قوانین تشریعی و اعتباری یا ارزشی، یا به تعبیری که قدما از هزاران سال پیش مطرح کرده‌اند محدوده عقل عملی، در قبال قوانین خارجی که محدوده عقل نظری است. رعایت قوانین تشریعی به عهده انسان است و در این جا جبری در کار نیست. اگر کسی طالب کمال و سعادت بود به این دستورات عمل می‌کند و اگر نبود می‌تواند ترک کند. انسان دارای استعدادهای فوق‌العاده‌ای است که اگر به قوانین الهی و تشریعی عمل کند به قرب الهی و جوار خداوند می‌رسد و اگر عمل نکند و عصیان نماید، به اسفل‌السافلین و مرتبه پست‌تر از حیوانات سقوط می‌کند. دستورات شرعی مانند دستورات پزشکی است که اگر مریض به آن عمل کند سلامتی پیدا خواهد کرد و اگر مخالفت کند مریض یا مریض‌تر می‌شود. در عین حالی که مریض مختار است که به دستورات پزشک عمل کند، اما اگر طالب سلامتی و نشاط است باید قوانین بهداشتی را رعایت کند. این معنای اختیار است. پس رسیدن به سعادت مادی و معنوی و فردی و اجتماعی تابع یک سری قوانین تشریعی است که بدون رعایت آن دستورات نمی‌توان به سعادت ابدی رسید. اگر چه انسان می‌تواند بگوید من آزادم و نمی‌خواهم این قانون و دارو را استفاده کنم و می‌خواهم به جهنم بروم؛ همان‌طور که در خارج بسیاری از انسان‌ها چنین عمل می‌کنند.

در اینجا بد نیست اشاره‌ای هم به دلیل اختیار داشته باشیم. علاوه بر وجدان و احساس درونی نسبت به وجود اختیار، وجود دین و قوانین مختلف حقوقی و کیفری و اخلاقی و مانند اینها و ستایش و نکوهش افراد، همه دلیل بر اختیار انسان هستند. اساساً افتخار و امتیاز بشر به این است که راه خود را آزادانه انتخاب می‌کند و اگر این اختیار نباشد با موجودات دیگر تفاوت نمی‌کند. هر جا صحبت از ستایش و نکوهش راجع به رفتار و کردار و گرایش افراد می‌شود معنایش این است که شخص آزادانه این عمل را انتخاب کرده است. اگر بچه‌ای یا بزرگی عملی را انجام دهد و مجبور هم باشد، آیا شما می‌توانید او را توبیخ کنید که چرا انجام دادی یا تحسین کنید که خوب انجام می‌دهی؟!

تمام ادیان، قوانین حقوقی و مکاتب اخلاقی یک پیشفرض دارند و آن این است که «انسان آزاد است»؛ زیرا اگر انسان مجبور باشد امر و نهی کردن به او بی معنا خواهد بود. به خصوص ادیان که این همه دستورات و اوامر و نواهی برای سخن گفتن، خوردن، شنیدن، دیدن، خواندن و سایر اعمال انسان صادر کرده‌اند، پس معلوم می‌شود که انسان را مختار می‌دانند و بدون آزادی عمل انسان، خداوند حکیم و عادل

هیچگاه چنین احکامی نازل نمی‌فرمود. علی‌رغم نظر علم روان‌شناسی و مکتب رفتارگرایی که رفتار انسان را صرفاً محصول وراثت و محیط طبیعی و اجتماعی می‌دانند و برای اختیار چندان جایی باز نمی‌کنند، ادیان و مخصوصاً اسلام، هر عملی از اعمال انسان را مورد تکالیف متعددی قرار می‌دهند و انسان را در همه زمینه‌ها مختار و مسؤول می‌دانند.

حد آزادی

پرسش: آیا آزادی مطلق است یا محدود؟ آزادی چیست؟ چه کسی باید محدوده آزادی را معین کند؟ پاسخ: همان‌طور که قبلاً گفته شد یکی از مفاهیم زیبا و مقدس برای بشریت واژه آزادی است. این واژه مفهومی

است مبهم و لغزنده و کشدار. بعضی آزادی را بالاتر و برتر از خدا و دین می‌دانند و می‌گویند دین هم حق ندارد با آزادی انسان مخالفت کند. در مقام پاسخ و مواجهه با این‌گونه مطالب ابتدائاً سؤال می‌کنیم مراد شما از آزادی، آیا آزادی مطلق است یا آزادی محدود؟ اگر مطلق منظور است که هیچکس قبول ندارد و اگر محدود را می‌گویید، سؤال می‌کنیم محدودکننده آزادی کیست؟ یا مردم و قانون‌های بشری حد را تعیین می‌کنند که از دید مسلمان پذیرفته نیست، بعلاوه مردم مسلمان، قانون اسلامی را قبول دارند اگرچه مردم دیگر، قانون دیگری را قبول داشته باشند. و یا باید دین و خدا حد را تعیین کنند که در آن صورت آزادی در چارچوب قوانین دینی و الهی صحیح است نه بیشتر. توضیح این‌که: آزادی مطلق و بدون قید، یعنی هرکس هر کاری می‌خواهد انجام دهد و هر چه می‌خواهد بگوید و بخورد و سایر اعمال، این آزادی هر دین و قانونی را نفی می‌کند؛ چون همیشه هر قانونی، حد و مرزی برای یکی از اعمال بشری تعیین می‌کند. پس آزادی مطلق یعنی بی‌قانونی و در نتیجه هرج و مرج و توحش، و این مطلب را هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند بپذیرد. پس قهراً همیشه آزادی محدود به قیودی است. حال که آزادی مقید شد، بحث بر سر قید آزادی واقع می‌شود که این قیدها چیست و چه مرجعی باید آن را تعیین کند؟ گفته می‌شود که آنچه معتبر

کسانی که تفکر لیبرالی و غربی دارند
ملاک قانون و مقنن را مردم و رأی
اکثریت می‌دانند.

است آزادی

مشروع و قانونی است. حال

مراد از آزادی‌های مشروع چیست؟ اگر مراد از مشروع، یعنی شرعی و دینی، چنانکه ریشه لغت راهنمایی می‌کند، این همان سخن ماست که آزادی‌هایی - اعم از فردی و اجتماعی - معتبر است که دین تعیین نموده و خداوند تجویز کرده باشد. پس دیگر نباید گفت آزادی فوق دین است و نباید دین آزادی‌های بشر را محدود کند. و اگر منظور از مشروع - کما اینکه در حقوق سیاسی رایج است - یعنی آزادی‌های مشخص شده در قانون، در اینجا باید سخن را متمرکز کرد بر روی قانون که این قانون را چه کسی باید تصویب کند. علاوه بر این که روشن می‌شود که پس آزادی را هم قانون معتبر می‌کند و آزادی فوق قانون نیست. طبق تفسیر اول آزادی با دین تعارضی ندارد. طبق تفسیر دوم هم آزادی با قانون منافاتی ندارد. و اما قانون محدودکننده آزادی، به نظر ما مسلمانان و متدینان قانونی است که مالک هستی و انسان، یعنی خداوند متعال، آن را وضع کرده باشد، زیرا حق تشریع و قانونگذاری اصالتاً و اولاً مختص خداوند است. در مواردی که قانونی وضع فرموده بشر باید تبعیت کند و در مواردی که وضع قانون را به بشر واگذار کرده، در آن محدوده فراغ، ما می‌توانیم با مراجعه به انظار و آرا قوانین محدودی را تصویب کنیم. پس آزادی قانونی هم برگشت می‌کند به آزادی دینی و مشروع به معنای شرعی، در نتیجه آزادی همیشه باید در چارچوب قوانین الهی و اسلامی باشد نه کمتر و نه بیشتر.

کسانی که تفکر لیبرالی و غربی دارند ملاک قانون و مقنن را مردم و رأی اکثریت می‌دانند. اگر مردم یک نوع آزادی را پسندیدند، قانونی می‌شود و الا نه. اگر در یک زمان پسندیدند، قانونی است و در زمان دیگر اگر رد کردند، غیرقانونی است. مثلاً قبلاً همجنس‌بازی در غرب غیرقانونی بود چون مردم نمی‌خواستند، اکنون که می‌پسندند، قانونی شود.

اما در تفکر اسلامی و دینی مقنن خداوند است. حد آزادی در غرب، مزاحمت با آزادی دیگران و مصالح مادی آنها است، اما در اسلام حد آزادی، مصالح واقعی - اعم از مادی و معنوی - انسانها است.

در جمهوری اسلامی ایران اگر بر طبق تفکر دمکراتیک و غربی هم بخواهیم عمل کنیم، چون غالب مردم مسلمان هستند،

باز رأی

اکثریت مردم با رأی اسلام و دین موافق است و در هر صورت محدوده آزادی را دین اسلام مشخص خواهد کرد. کسانی که می‌گویند خدا را قبول داریم و مسلمان هستیم و در عین حال می‌گویند آزادی نباید محدود شود و آزادی فوق دین است، یا متوجه تناقض در سخن خود نیستند و یا با توجه به مطلب و از روی نفاق و تزویر اینگونه مردم‌فریبی می‌کنند.

آزادی‌های انسان بر دو نوع است: ۱. آزادی فردی و اخلاقی ۲. آزادی اجتماعی و حقوقی. در هر دو زمینه، آنچه آزادی را محدود می‌کند مصالح مادی و معنوی فرد و جامعه است که در ضمن احکام دینی بیان شده است. منطق دین این است: هرکس نمی‌خواهد می‌تواند نپذیرد. اما اگر دین را پذیرفت، قوانین و حدود الهی را هم باید بپذیرد. اعتقاد به اسلام و عمل بر طبق مادیت و مکتب لیبرالیسم قابل جمع نیستند.

اگر همه انسان‌های روی زمین هم به خداوند و دین او کافر شوند، به او ضرری نمی‌رسد،^(۱) بلکه ضرر به خود انسان‌ها متوجه می‌شود. ما منتی بر خدا و دین نداریم بلکه خداوند بر ما منت دارد که ما را به دین خویش هدایت کرده است و توفیق هدایت به اسلام و دین را به ما عطا نموده است.^(۲) حال که اسلام را پذیرفته‌ایم، آزادی را هم در چارچوب دین می‌پذیریم و غیر از این را هم اصلاً آزادی نمی‌دانیم بلکه حیوانیت می‌دانیم.

در پایان اضافه می‌نماییم که پاسخ پرسش‌هایی نظیر این که مصلحت چیست، دامن‌اش تا کجاست و چه کسی باید مصالح را تشخیص دهد، در فرهنگ‌های مختلف تفاوت می‌کند. راه فرهنگ اسلامی با فرهنگ الحادی و غربی جداست. و وقتی در نظام اسلامی علاوه بر نظم و امنیت و مصالح مادی افراد و جامعه، قرار شد که مصالح معنوی و روحی افراد هم محدودکننده آزادی باشد، قهراً با آمدن قید دوم و محدودیت بیشتر، دایره آزادی در دین محدودتر می‌شود، پس باید دانست که واقعیت این است که دایره آزادی‌ها در نظام اسلامی محدودتر از دایره آزادی در نظام‌های غیردینی خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابراهیم / ۸

۲. حجرات / ۱۷